

بستون‌نگارش فارسی

پژوهش و نگارش بانو دکتر بهین دارائی، نشریه شماره ۲۹ مدرسه عالی

دختران ایران، اسفند ماه ۱۳۵۳، هشت + ۳۰۷

نویسنده محترم، این کتاب را برای تعلیم هنر نگارش و نویسندگی بدانشجویان (در هر رشته تحصیل!) نوشته‌اند و آنرا به ۳۳ گفتار تقسیم کرده‌اند بطوریکه عنوانهای کلی و جزئی همه دارای شماره متوالی هستند. نویسنده ضمن به یاد انتقاد گرفتن معایب همه کتابهایی که تا کنون در زمینه هنر نگارش و نویسندگی تألیف شده، نوشته‌اند که: «کتاب (منظور کتابهای آئین نگارش و نویسندگی است) نه به درد شاگرد می‌خورد نه به کار معلم می‌آید هر چند که ظاهر آن برای هر دو تألیف شده. توجه به این کاستیها نگارنده را واداشت تا در گردآوری این کتاب طرحی نو (۱) در پیش گیرد (صفحه د) و چنین شد که کتاب با احساس مسؤلیتی در حد نهایت به نگارش درآمد.» (صفحه ج) و پیش چشم داشته‌اند که: «کتاب با زبان ساده و به فارسی روان امروزی نوشته شود به هنگام آموختن آئین نگارش به همه دانشجویان (در هر رشته تحصیل)» (صفحه و).

ضمناً فروتنی ایشان سبب شده که بنویسد: «کارهای نگارنده هنوز تا مرز

کمال فاصله بسیار دارد (صفحه ح).

۱ - کشیدن خط زیر واژه‌ها و جمله‌ها از مقاله نویسنده است و هم ذکر شماره صفحه.

اکنون چند نمونه از نوشته های این کتاب، که کوشیده اند با زبان ساده و به فارسی روان امروزی نگارش یابد، نقل میشود تا برای دانشجویان دیگر (در هر رشته تحصیل) و دیگر هیفتگان هنر نویسندگی راهنما و سرمشق قرار گیرد و همیشه آنها را نصب العین خود سازند:

- ۱- برای پاسداری فارسی... چه راهی جز این هست که به تدوین راستین و تدریس درست آن در یک برنامه گسترده بیرخنه همت گماشته شود. (صفحه ۵).
- ۲-... دستورها چنان بازگویی شود... که فارسی هم برای ایرانی هم برای ایران آسان و شوق انگیز باشد (صفحه ۷).
- ۳- راز کامیابی نویسندگان بزرگ... این است که به رهنمونی ذوق و هوش سرشار بخویشتنی سخن خوب بی اهو را از سخن بد پیر اهو باز شناخته اند و نگذاشته اند که کاستیها بر آثار قلمیشان راه یابد (ص ۳).
- ۴- برای رسیدن به مقام نویسندگی... باید با تمرین بیشتر و کارآموزی به آموزش جدید تری پرداخت تا فرهیخته شد (ص ۳).
- ۵- نویسندگان توانا دست به ستردن فعل نیازیده اند (ص ۹۷).
- ۶- نویسنده یا پژوهشگر... مهمترین و حساسترین مسائل را خاموش می هلد (ص ۱۱).
- ۷- عالمانی چون ابن سینا، محمد بن زکریای رسی... .
- ۸- راز دوستداشتگی نویسنده یا پژوهشگر در این است که... .
- ۹- نویسنده مهربان هر گونه سختکاری را حرام میداند، هرگز روا نمیدارد که مطلبی را کنگ و پیچیده فرو هلد (ص ۱۰).
- ۱۰- اگر نویسنده بتواند زشتی و درشتی عواطفی مانند کینه توی... .
را زیر ذره بین گذارد و پتیارگی آنها را نمودار سازد... (ص ۸).

۱۱ - «زیانی که از گسترش يك اثر پرکاستی نصیب زبان و ادبیات ملتها میشود ، خصوصاً اگر دارنده اثر با دستاویز هایی خویشتن را به شناختگی رسانیده باشد، این است که عبارتهای نادرست و گفتار های بیمایه او بر سر زبانها می افتد و متداول میگردد و این باعث می شود که زبان پرداخته و فرهنگ پیشرفته يك ملت سرپوشیده به آهوی سستی و فرود آلوده گردد » (ص ۴) .
با ملاحظه نمونه هایی که نقل شد که مشتی از خروار است و در سرتاسر کتاب ازین دست نوشته فراوان ، قضاوت بفرمائید :

« اثر پرکاستی » کدامست ؟ بدا بحال دانشجویانی که موظفند این کتاب را بخوانند و از آن درس نویسندگی بیاموزند .

آیا « نثر ساده و فارسی روان امروزی » اینست ؟ آیا بهتر از دیگران نوشتن و طرح نو افکندن اینست ؟ همین نثر تصنعی و جعلی بیجان ، همین نثر دور از صمیمیت و صفا و صداقت، آن هم بدون رعایت کردن اصول فصاحت و بلاغت، تا دانشجویان درس نگارش و نویسندگی، نثر استاد را سرمشق قرار دهد. به آن امید که روزی در نویسندگی به پای استاد خود برسند .

بهتر نبود که نویسنده محترم برای آگاهی از عیوب فصاحت و بلاغت دست کم نگاهی به کتاب « بدیع و قافیہ و عروض » که در دوره دوم دبیرستان، در رشته ادبی تدریس میشود بیفکنند ، و از جمله در صفحه پنج آن کتاب بخوانند که یکی از موارد عدم فصاحت کلمه، غراب است استعمال است و آن آوردن کلمه مهجور است در سخن .
اسا نکاتی دیگر در مورد این کتاب : نویسنده محترم در صفحه الف ، کتاب را با این جملات شروع میکنند : « کتابی که از نظر تان میگذرد تألیفی است تحقیقی، در تعلیم آئین نگارش بر بنیاد زبانشناسی فارسی » . آیا منظور از نوشتن « بر بنیاد زبانشناسی فارسی » صرف « پز » دادن است ؟ چه این کتاب نه تنها بر

بنیاد زبانشناسی نیست، بلکه بوئی هم از زبانشناسی به مشام نویسنده اش نرسیده و بر عکس در سرتاسر کتاب مکرر در مکرر نویسنده محترم بدیهی ترین اصول زبانشناسی را زیر پا گذاشته است؛ از جمله این نکته که زبانشناسی تجویزی نیست «ماتینه» معتبرترین زبانشناس معاصر فرانسوی در کتاب «بنیاد های زبانشناسی عمومی» (۱) اولین نکته ای که مطرح کرده است که زبانشناسی علم است و کار علم مشاهده و توصیف پدیده هاست، نه برتری دادن پدیده ای بر پدیده دیگر در پرتو اصول زیباشناسی و اخلاقی.

از دیدگاه يك زبانشناس، فارسی قدیم بر فارسی امروز برتری ندارد و واژه ها و قواعد دستوری درست را نباید در متون جست. هر چه مردم بکار میبرند، به جای خود درست است و زبانشناس به توصیف آن می پردازد و هرگز امر و نهی نمیکنند که بجای «غیر ایرانی» بنویسید «ایران»!

بهر حال نویسنده محترم «دستور نگارش فارسی» از همان صفحه اول کتاب خود به مخالفت با زبانشناسی برخاسته زیرا نه تنها با دستورها و آئینهایی که مردم از دیرباز به آنها خوگیر شده اند و بر بنیاد آنها سخن گفته و کتاب نوشته اند، پیکار می کند و نه تنها با شیوه های فریبنده که نوآوران اند کمایه به میدان آورده اند می ستیزد، بلکه با خویشتن که یکی از همان خویشان است نیز در می آویزد (صفحه الف).

در صفحه «د» می نویسند: «زبانی که سدها یا هزارها سال به حال خود رها شود، زبانی که بهنگام لکه گیری و گرد زدائی نشود، زبانی که بیدستور باشد یا دچار پریشانی دستوری باشد، زبانی که ناروا از سوی خود به دست خود واژه شود... بیم آن است که تا حد ویرانی آشفته و بیسامان گردد و روزی فرا رسد که از ناگزیری یکسو نهاده شود.»

این سخنان نه تنها مغایر زبان‌شناسی، بلکه مغایر عقل است. آیا زبان بیدستور و بدون نظام هم هست؟ اصلاً زبان یعنی دستگاه نظام یافته از علائم صوتی برای برقراری ارتباط میان انسانها. پس چگونه ممکنست زبان بیدستور باشد و تا حد ویرانی آشفته گردد.

بعلاوه ایشان تصور می‌کنند هر چند گاه يك بار یا دائماً مرجعی مثل فرهنگستان باید در زبان دخالت بکند تا خراب نشود مثل آهنی که مرتب باید رنکش زد تا زنگ نزنند.

اولاً عمر فرهنگستانها گمان نمی‌رود از یکی دوسده تجاوز کند؛ درحالی‌که عمر زبان را میان پانصد هزار سال تا يك میلیون سال حدس زده اند. معلوم نیست در طی این مدت چرا زبانها خراب نشده. در ثانی همین فرهنگستانها هم دخالتشان در زبان مردم بسیار ناچیز است و آن هم در واژگان است و باز مویط به صحنه گذاردن و پذیرفتن مردم.

گفتیم که سر تاسر کتاب پر است از مطالب مخالف زبان‌شناسی؛ چندانکه اگر بدون تعمد هم تورق کنیم، باز مطالب زیادی در این مورد می‌بینیم. مثلاً در صفحه ۴۰ اظهار عقیده عجیبی کرده اند که مردم بیسواد یا کم سواد، زبان نمیدانند بلکه متظاهر به زباندانی هستند: «زبان عامیانه زبانی است پر کاستی، ناهموار با لغت و اشتقاق آشفته و تلفظ نادرست که مردم بیسواد یا کم سواد، در تظاهر به زباندانی بر زبان میرانند.»

در صفحه ۴۴ نوشته اند: «اینان (متظاهران) شاید معتقدند که لغت درست همانست که بر زبان مردم است.»

در صفحه ۱۵۴ نوشته اند که واژه **نمایانگر** را نباید بکار برد چون پسوند -گر به ریشه فعل می‌چسبد یا به اسم: «چسباندن آن به صفت اگر هم روزی بایسته باشد، در صلاحیت فرهنگستانست.»

اولا این حکم برخلاف زبانشناسی است زیرا از دیدگاه زبانشناسی اگر واژه ای را مردم بکار بردند، درست بودن آن نیازی به صحه گذاشتن فرهنگستان ندارد. ثانیاً از کجادانسته اند که پسوند -گر در آخر صفت نیاید، گویا این بیت مشهور مولانا را از یاد برده اند و واژه **روشنگر** را :

گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بیزبان روشتر است
در صفحه ۱۴۴ ر خلاف اصول زبانشناسی تجویز کرده اند : « تا مصدر ساده مناسب یا مصدر پیشوندی مناسب در دست دارید، از کاربرد مصدر مرکب خودداری کنید مثلاً بجای انتخاب کردن گفته شود برگزیدن و بجای نشان دادن ، نمودن.» اما از آنجا که این تجویز است و برخلاف زبان مردم ، خود نویسنده محترم نیز به گفته خود عمل نکرده اند. زیرا در همان جمله ای که حکم را صادر کرده اند ، بجای خودداری کنید ، میتوانستند بنویسند : بپرهیزید .

بعلاوه در همین صفحه ۱۴۴ چنین جمله ای دارند : « بررسی تاریخ تحول زبان نشان میدهد . . . » که طبق حکم خود ایشان، باید بنویسند: بررسی تاریخ تحول زبان مینماید . . .

در صفحه ۱۴۰ دستور داده اند که: « فعلهای مرکب را در جمله چنان بنشانید که اجزایش برهم باشد. » و معتقدند: « پراکندن اجزای فعل مرکب نیز مایه کاستی است و این کاستی در نشر امروزی فارسی نادر دارد آئین میشود . نویسنده هوشیار نباید از آئینهای حساب نشده یا نوآوریهای دروغین پیروی کند. »

اما کو نویسنده هوشیار تا به فارسی امروز پشت پا بزند و به حرف نویسنده محترم « دستور نگارش » گوش بدهد تا هوشیار باشد !

حیف که نویسندگانی چون هدایت و آل احمد ، افتخار این را نیافتند که نصایح ایشان را گوش کنند و بر نویسندگانی که در قید حیات هستند، واجب است

که از پند های ایشان بهره بر گیرند و جملاتی نظیر این جمله را : « ما تا بتوانیم
کوشش خودمان را می کنیم. » نویسند تا در شمار هوشیاران در آیند .

در صفحه ۹۵ نوشته اند: « فعل باید از هر لحاظ یکی باشد تا ستردش (یعنی
حذف کردنش) مجاز باشد. در مثال زیری (منظور مثال زیر است) چون دو فعل
در شخص یکی نیستند، ستردن یکی مایه نادرستی جمله شده است؛ در حالی که حذف
فعل بدون قرینه بودن شخص بکار میرود. » و برخلاف نظر ایشان جمله: « او روی
مرا بوسید و من دست او را بوسیدم » (صفحه ۹۶) بمورت. « او روی مرا بوسید
و من دست او را. » در فارسی کاملاً عادیست و غلط نیست .

در صفحه ۱۵۵ نوشته اند: « تو خودت میدانی ، مختص زبان گفتگوست و
بجای آن باید نوشت : تو خود میدانی یا خودت میدانی. » در صورتیکه اولاً
کاربرد جمله اول در نوشته کاملاً عادیست. در ثانی وجود ضمیر منفصل « تو » تقابل
یا حصریاً تأکید را میرساند؛ مثلاً در جمله: تو خودت میدانی، او هم خودش میداند.
نمیشود ضمیر منفصل را حذف کرد .

در صفحه ۱۵۶ نوشته اند: « جمع بستن کلمه های غیر فارسی با نشانه های جمع
فارسی را بر نشانه های جمع عربی ترجیح دهید . »

نویسنده خود واعظ غیر متعظ است و به تجویز خود عمل نکرده است:
در صفحه ۱ واژه های معانی ، مقاصد ، حالات و مناظر بکار رفته (البته
در همان صفحه معنا ها نیز دیده میشود و در صفحه ۱۹۹ مقصودها و در صفحه ۸۴
منظرها و حالتها) .

موارد بسیار زیاد دیگر نیز در کتاب هست که نشان میدهد این کتاب کاملاً
مغایر با « بر بنیاد زبانشناسی » است و اما در مورد نکات دستوری کتاب ، در صفحه
۴۱ اظهار نظر شده که: « فرا گرفتن زبان رسمی و شناخت کامل آن بر هر فرد
واجب است. » و در صفحه ۱۲ نوشته اند : « از همین جاست که فراگیری کلیات

دانشهای ادبی یعنی: دستور زبان، انشاء، املاء، اشتقاق و لغت بویژه برای طبقه تحصیل کرده بایسته میگردد.»

نویسنده محترم، شناخت کامل زبان رسمی و از جمله دستور آنرا برای همه بویژه تحصیل کرده ها واجب شمرده اند و قسمت مهم مطالب کتاب نیز شامل نکات دستوری تجویزی است که حکم داده اند فلان صورت دستوری غلط است و بهمان صورت درست. اما آیا ایشان خود زبان فارسی را کاملاً شناخته اند یا دست کم دستور زبان فارسی میدانند؟

در صفحه ۱۹۶ می بینیم که ایشان خود فرق مضاف و مضاف الیه را نمیدانند و مضاف الیه را بغلط مضاف تصور کرده و نوشته اند: «میدانیم که وابسته نهاد سه گونه است: صفت، مضاف و بدل. هر گاه يك نهاد هر سه وابسته را داشته باشد، ترتیب سرستی فارسی این است که نخست صفت، سپس مضاف و آنگاه بدل را جایگزین کنیم.» روشن است که مضاف الیه است که وابسته نهاد قرار میگیرد، نه مضاف. (و در این صورت نهاد خود مضاف میشود.) در مثالی هم که زده اند همین اشتباه دیده می شود:

نهاد	صفت	مضاف	بدل
چوپان	سالخورده	دهکده	شیر علی ...

ملاحظه میفرمایید که اشتباه چایی نمیتواند باشد. بعلاوه در صفحه ۱۴۸ هم همین اشتباه را می بینیم:

پیر مرد دست نوه خرد سال خود را ...
نوه را مضاف گرفته اند.

در صفحه ۱۷۳ نیز در جمله: «دختر كوچك من، نرگس همیشه ...»
واژه «من» که مضاف الیه است، مضاف تصور شده.

در صفحه ۲۰۳ شناخته‌ترین کلمه های پیوستگر (منظور حرف ربط یا پیوند است) فارسی یا عربی متداول در فارسی امروز را آورده اند ، متجاوز از صد تا . اما بسیاری از آنها قید است نه حرف ربط . مانند: البته ، مخصوصاً ، خصوصاً ، بالاخص ، همچنین ، هر آینه ، علی‌الخصوص ، خاصه ، ایضاً ، بخصوص ، بویژه ، نیز ، فقط . . . عجب اینکه ایشان خود در صفحه ۲۱۰ این مثال را برای علی‌الخصوص آورده اند :

حریف‌مجلس ما خود همیشه دل می‌برد - علی‌الخصوص که پیرایه ای بر او بستند .
و باز هم متوجه نشده اند که حرف ربط واژه « که » است نه « علی‌الخصوص » .

جز و الا را هم حرف ربط پنداشته اند که حرف اضافه هستند . مگر را نیز نوشته اند حرف ربط است . در صورتیکه مگر بمعنی « جز » حرف اضافه است و بمعنی « آیا » قید .

و چون ، تا اگر ، زیرا اگر ، زیرا که اگر و اما اگر را هم حرف ربط مرکب دانسته اند . در صورتیکه هر کدام دو حرف ربط مستقل هستند و سه جمله را به هم مربوط می‌سازند و پی هم آمدن آنها نیز به این دلیل است که بعضی از حروف ربط مثل « و » ، « تا » و « زیرا » بعد از جمله اول می‌آیند و بعضی دیگر از حروف ربط مانند چون و اگر قبل از جمله اول (در جمله های مرتب) .

مثالی هم که ایشان خود برای و چون آورده اند مؤید همین نکته است :
« پیرالسلطان یکی دوبار پدرم را به میهمانی خوانده بود و چون پدرم نرفته بود او نیز به خانه ما پا نمی‌گذاشت (صفحه ۲۱۱) . »

می‌بینیم که « و » جمله اول را به جمله دوم پیوند داده است و « چون » جمله دوم را به جمله سوم . که البته را نیز حرف ربط دانسته اند در صورتیکه « که » حرف ربط است و البته قید .

بهر حال بهتر بود برای تشخیص حروف ربط به کتابهای دستور یا فرهنگها مراجعه میکردند .

واژه سازی - در صفحه ۱۵۴ نوشته اند که : « به خویشتنی لغت مسازید .
واژه سازی کار هر کس نیست . این کار فقط در صلاحیت قرهنگستان زبان است .
دست زدن به واژه سازی با نداشتن مهارت موجب میشود که واژه ها و
ترکیبهای نادرست و گاهی مضحك در زبان متداول شود . »

می بینیم که خود حتی در متن همین حکم نیز واژه سازی کرده اند و به خویشتنی
را ظاهراً بجای شخصاً بکار برده اند . ایشان که معتقدند واژه خارجی را در
صورتیکه اصلاً مترادف نداشته باشد، میتوان بکار برد . (صفحه ۱۴۹) و از طرفی
ساختن واژه را در صلاحیت فرهنگستان زبان میدانند، چرا واژه ساخته اند ؟
آنهم بجای واژه معمول در فارسی . بعلاوه برخلاف نظر ایشان، واژه های نادرست
و مضحك و بویژه بدون ضرورت را « مردم » نمی پذیرند .

اکنون واژه هایی که ایشان ساخته اند که خود چند نوع است :

۱ - واژه هایی که معادل واژه های عربی معمول در فارسی ساخته و بکار برده اند
(از دیدگاه زبانشناسی واژه های دخیل در حکم واژه های هر زبان است) مانند:
فرود بجای تنزل ، انحطاط ؟ : زمینه آماده ای برای فرود فارسی و فرهنگ آن
فراهم گشته است . (صفحه ج)
این واژه مصدر نیست و غلط بکار رفته در فرهنگ معین چنین معنی شده :

زیر ، پایین ، اندرون ، زیرین ، پایینی .

ستردن بجای حذف کردن که درست معادل هم نیست .

ریزش بجای ورود ؟ (ریزش واژه های يك زبان به زبان دیگر . صفحه ۵۳)

دوستداشتگی بجای محبوبیت . دوهمی بجای مطابقه . پی درهمی بجای ترتیب

کاستنی بجای نقص . زبافزد بجای ضرب المثل .

۲ - واژه هایی که معادل واژه های فارسی ساخته اند یا از متون استخراج کرده اند و این دیگر از ابتکارات شخصی ایشان است :
بهر بجای بخش و بنوی بجای به تازگی . دامنه بجای درباره . پیوستگر بجای پیوند . فرابری بجای پیشبرد .

۳- تصحیحاتی که بر فارسی زبانان منت گذارده و درواژه های فارسی کرده اند:
زیری بجای زیر. معلوم نیست برای این کار چه دلیلی داشته اند ؟
بازگویی بجای بازگو. بازگویی کردن بجای بازگو کردن!
ریبی بجای رازی. زکریای ریبی!

صمناً معنی بعضی واژه ها روشن نشد مانند سختکاری (پیچیدگی ، تعقید ؟)
بسیاری از واژه ها را نیز از گورستان فرهنگها و متون بیرون کشیده و زندگی جدید به آنها بخشیده اند مانند آهو، پر - آهو، بی - آهو، فروهلیدن ، فرهیخته. نیوشیدن ، بسنده و بایسته . . . این واژه های مهجور وقتی با بعضی صورتهای محاوره ای (۱) بکار میرود ، اثر عجیبی میشود با سبکی خاص نویسنده .

صمناً ابتکاراتی هم در خط دارند ، از جمله :

قرار دادن خط تیره میان اجزای واژه های مرکب یا مشتق است و معلوم نیست به چه دلیل. (در خط انگلیسی میان اجزای واژه مرکب در ابتدای کار برد ، خط تیره میگذارند. کم کم حذف این خط تیره معمول میشود و وقتی که واژه مرکب کاملاً کاربردش معمول شد خط تیره حذف میشود. اما نویسنده محترم این کار را در مورد واژه های مرکب معمول در فارسی انجام داده اند.) بعلاوه همین شیوه ابتکاری خود را نیز یکسان عمل نکرده اند. مثلاً این واژه هارا با خط تیره نوشته اند:
سخن - سنجان (صفحه ۱۳) - مردم - داری (صفحه ۴۴) ، تحصیل - کرده

۱- محاوره ای مانند وردست (صفحه ۱۴) و دارد خرد می شود (صفحه الف) بیرهم و غیره.

(صفحه ۱۵) مترادف - نگاری (صفحه ۵۲) ایران - زمین .

و این واژه ها را به هم پیوسته اند :

سخنشناسان (صفحه ۱) سخنپردازی (صفحه ۱۳) ، مترادفگونه (صفحه ۴۱)
دستبروردگان ، فارسیدانان (صفحه ۶۷) ، دلاگاه (صفحه ۳) ، زباناموزی
(صفحه ۱۳)

بعضی واژه ها را بدون ضرورت، اعراب گذاری کرده اند مانند: توجه، مبدل،
خط، ادبیات، همه! و غیره. بعضی واژه ها را نیز بغلط اعراب گذاشته اند. مانند:
بد سگال (به ضم س) و عرفانی (به ضم ع) که فرهنگ معین ولغت نامه دهخدا
هر دو را به کسر ضبط کرده اند .

واژه های صد و شصت را نیز بصورت « سد » (صفحه ۲) و شست (صفحه ۲۶)
نوشته اند. در عوض سؤال و مسؤل را به شکل درست عربی آنها : سؤال و مسؤل.
معلوم نیست فارسی زبانها چه تعهدی به زبان و خط عربی داده اند که باید
واژه ها را مانند آنها بنویسند .

نمیدانم ایشان واژه قفس را هم بشکل درست عربی « قفص » می نویسند؟
نشانه گذاری در خط نیز در این کتاب، با کتابهای دیگر فرق دارد چندانکه بقدری
بغلط در به کار بردن « ویر گول » افراط کرده اند که این تصور برای خواننده
بیدا می شود که نکند حرفچین انبانی از « ویر گول » داشته و هر جا دلش
میخواسته، یکی را می چیده است . برای مثال چند سطر آغاز کتاب نقل میشود:
« کتابی که از نظر تان می گذرد ، تألیفی ست تحقیقی، در تعلیم نگارش ، با توجه
به اشتقاق این زبان بررسی شده ، نام کتاب ، دستور نگارش ، نهاده شده است، »
و بقیه را بر این قیاس توان کرد . به هر حال امیدواریم که هر چه زودتر کار های
دیگر این پژوهشگر و نویسنده محترم را ببینیم و شاهد ترقیات بیشتر ایشان
باشیم .